



پیغام عشق

قسمت هزار و بیست و هفتم





با عرض سلام و ادب ❤️

❤️ اولین تماس تلفنی من با گنج حضور چه چیزی به من آموخت؟

❤️ تقریباً سه سال است که به گنج حضور گوش فرا می‌دهم و عضو خانواده‌ی گنج حضور شده‌ام. اما تنها دیشب مورخ ۱۴۰۰/۰۱/۲۷ تماس من با آقای شهبازی عزیز برقرار شد. بعد از سه سال تلاش، بالاخره توانستم من هم با ایشان تلفنی صحبت کنم. برایم غیر قابل باور بود، وقتی طنین صدای ایشان را از داخل گوشی می‌شنیدم باورم نمی‌شد که با من باشند. از شما چه پنهان گمان می‌کردم، امکان ندارد که روزی برسد که تلفن من هم جواب داده شود. در واقع این امر برای من غیر ممکن به نظر می‌رسید که در بین این همه بیننده، بخت با من یار شود و قرعه به نام من بیفتد. ولی بعد از تماس متوجه شدم، این ارتباط تلفنی نتیجه‌ی تلاش بیشتر من بود بدون اینکه توقعی داشتم باشم و یا ناامید شوم. یاد می‌آید که دفعات قبل تنها چند بار اول تلاش می‌کردم و بعد ناامید می‌شدم. حتی یاد می‌آید که دفعات قبلی یا شارژ پولی گوشی من اندک بود و یا اینکه شارژ برقی گوشی من به اندازه کافی نبود، حتی متنی برای ارائه نداشتم. گویی من فقط به ظاهر می‌خواستم که با برنامه‌ی خودم تماس حاصل کنم ولی در واقع هیچ تلاشی برای برقراری این تماس نمی‌کردم، و در پایان هم به این باور می‌رسیدم که امکان ندارد با وجود این همه بیننده، نوبت به من برسد، حتی برخی از بینندگان بازگو می‌کردند که خداروشکر که لیاقت تماس گرفتن با این برنامه را بدست آوردند، در حالی که همه‌ی انسانها لیاقت ذاتی دارند که با این برنامه تماس بگیرند چون این برنامه، از آن تمام انسانها است. ولی این دفعه همه چیز فرق می‌کرد، متنی را برای ارائه در نظر گرفتم، شارژ پولی و شارژ برقی گوشی خود را در حد کفایت زیاد کردم و بدون ناامید شدن و کوچکترین توقعی از خود و دیگران شروع به تماس پی در پی گرفتم. وقتی در پایان شب به صفحه‌ی گوشی خود نگاه کردم نزدیک به صد و چهل و چهار بار تماس گرفته بودم در حالی که دفعات قبلی شاید تعداد تماس‌های من به ده بار می‌رسید و من ناامید شده بودم و دست از تلاش برداشته بودم! زنده شدن به مرکز عدم نیز همین گونه است، از ما حرکت می‌خواهد و از خداوند برکت. بایستی بدون اینکه من ذهنی را دخالت دهیم و بدون توقع از خود و ملامت خود و بدون اینکه بگوییم من



لیاقت دارم و یا اینکه لیاقت ندارم و بدون کمک گرفتن از دیگران و بدون ناامیدی و با رعایت قانون جبران مالی و معنوی شروع به تلاش پی در پی و خستگی ناپذیر کنیم. یادمان نرود که خداوند از ما بیشتر ما را دوست دارد و بیشتر طالب این هستند که امتداد خودشان که ما باشیم به ایشان زنده شویم، یادمان باشد که برای زنده شدن به عدم در روز الست قرعه بنام تمام انسانها خورده است.

♥ حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۴

♥ آسمان بارِ امانت نتوانست کشید

♥ قرعه کار به نام من دیوانه زدند

اولین تماس تلفنی من به من آموخت که امیدوار باشم که امکان برقراری تماس های تلفنی دیگری هم برای من وجود دارد به شرط اینکه نکات بالا را رعایت کنم و بقیه ی چیزها را به خداوند بسپارم. اولین بار زنده شدن به حضور نیز همین گونه است. شاید اولین باری که عدم به مرکزمان می آید به علت داشتن بقایای من ذهنی، این زنده شدن به عدم کوتاه و همراه با بهت و ناباوری و خرفت شدن من ذهنی و عقل برآمده از آن باشد ولی یک چیزی را به ما یادآور می شود که آری من هم امتداد خداوند هستم و من هم به یاری خداوند توانستم با مرکز عدم خودم تماس برقرار کنم. این برقراری تماس تلفنی به من یادآور شد که زنده شدن به عدم (به قول من ذهنی برای از ما بهتران نیست) بلکه اصلا از ما بهترانی وجود ندارد، ذات تمامی انسانها سرشته از عدم است، پس تمامی ما لیاقت زنده شدن به خداوند را داریم.

♥ عطار، منطق الطیر

♥ بی خودی می گفت در پیش خدای

♥ کای خدا آخر دری بر من گشای!



عطار، منطق الطیر 

رابعه آنجا مگر بنشسته بود 

گفت: ای غافل! کی این در بسته بود؟ 

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۱ 

سایه‌ی حق بر سر بنده بُود 

عاقبت جوینده یابنده بُود 

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۲ 

گفت پیغمبر که چون کوبی دری 

عاقبت زان در بُرون آید سری 

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۳ 

چون نشینی بر سر کوی کسی 

عاقبت بینی تو هم روی کسی 

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۴ 

چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک 

عاقبت، اندر رسی در آب پاک 



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲

♥ انبیاء گفتند نومیدی بدست

♥ فضل و رحمت‌های باری، بی‌حدست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۳

♥ از چنین مُحسن نشاید نا امید

♥ دست در فتراک این رحمت زنید

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۴

♥ ای بسا کارا که اول صعب گشت

♥ بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۵

♥ بعد نومیدی بسی اومیدهاست

♥ از پس ظلمت، دوصد خورشیدهاست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۶

♥ هیچ ما را با قبولی کار نیست

♥ کار ما تسلیم و فرمان کردنیست



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۷

♥ غیر حق جان نبی را یار نیست

♥ با قبول و رد خلقش کار نیست



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۲۴

♥ کوی نومیدی مرو امیدهاست

♥ سوی تاریکی مرو، خورشیدهاست



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

♥ ناامیدی‌ها به پیش او نهید

♥ تا ز درد بی‌دوا، بیرون جهید

✍ با احترام و عشق ساناز از اصفهان ♥



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

از خدا جوییم توفیق ادب

بی ادب محروم گشت از لطف رب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰

مآیده از آسمان در می رسید

بی شری و بیع و بی گفت و شنید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱

در میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۲

منقطع شد خوان و نان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق

خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴

باز گستاخان ادب بگذاشتند

چون گدایان زله‌ها برداشتند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۵

لابه کرده عیسی ایشان را که این

دائم است و کم نگردد از زمین

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۶

بد گمانی کردن و حرص آوری

کفر باشد پیش خوان مهتری

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸

هر که بی‌باکی کند در راه دوست

ره زن مردان شد و نامرد اوست

در طول زندگی زیبایی‌های بسیاری نصیبم شد، نعمت‌های زیبایی را خداوند به من ارزانی داشت، ولی مانند فرکانسهای سینوسی و کسینوسی، موج جذب من بالا و پایین می‌شد و علت تمام آن ناشکری خودم و عدم رعایت قانون جبران در زمان مناسب و به اندازه مناسب و بسته بودن گوش‌هایم به پیغام زندگی در اتفاقات بود.

در برنامه گنج حضور یاد می‌گیرم که زندگی با زبان اتفاقات با من حرف می‌زند، پس من به جای دوستی با خودم، باید دوستی با زبان اتفاقات زندگی را سرلوحه خودم قرار دهم.

با خویشتن خود بیگانه باشم و تنها زبان اتفاقات را دوست صمیمی خود بگیرم و مانند آب در مقابل اتفاقات انعطاف پذیر باشم و اجازه دهم زندگی از درون من، فکر و عمل من در برابر اتفاق را تعیین کند.

در دید جدید، اتفاقات را بهترین هدیه‌ای در هر لحظه بشمارم، به هیچ کدام برچسب خوب یا بد نزنم، گویی مانند قایقی روی جریان رودخانه در حال حرکتیم، و سپاسگزارم از جریان این آب که من را به جلو حرکت می‌دهد.

پس هر تغییر جهت و هر عمل و هر انتخابم، با هیچ باور، الگو یا فکر قدیمی سنجیده نمی‌شود، بلکه هر لحظه اتفاقی جدید و راه آوردی جدید برای من است.

همیشه باید بگویم خدایا شکرت به خاطر بهترین اتفاقی که این لحظه برای من می‌افتد و خدایا شکرت به خاطر بهترین خردی که این لحظه در من جاری می‌کند، با گفتن این، مقاومت صفر می‌شود و هر وضعیتی، با هر لباسی برایم تلخ نخواهد بود، بلکه آن را دارویی، یا موجی برای رساندن من به منظورم، خواهم دانست.



حال زندگی بهترین نعمت خود، گنج حضور را مقابلم نهاده که عارف زنده به حضور، ولی خدا، راهنمای آن است.

این بار از خدا می‌خواهم که من را به خاطر کوتاهی‌ام و بی‌ادبی‌ام و ناشکری‌ام ببخشد و به من توان جبران با حداکثر توانم و به‌موقع بدهد.

وقتی شاهد فضاگشایی و صبر بی‌اندازه و تلاش بی‌وقفه آقای شهبازی هستم، شرمنده می‌شوم و از خود می‌پرسم آیا به اندازه کافی تلاش می‌کنم؟ آیا به نهایت توانم تلاش می‌کنم؟ چقدر در مقابل این شادی ناشکر بودم.

من با تمام وجودم از محضرتان عذر می‌خواهم که در پیغام‌ها و صحبت‌هایم، درد ایجاد کردم و با تمام وجودم ممنون و شکرگزارم که این سعادت همراهی را دارم و شکرگزارتان هستم و انشاءالله بتوانم جبران معنوی و مادی رضایتبخشی داشته باشم.

با عشق و احترام، نرگس از نروژ



با سلام،

ابیاتی که در برنامه ۹۳۳ تاثیرگذار بود را با عزیزان به اشتراک می‌گذارم

استغفار نامه:

اینجانب در صورت زهرا عالی فرزند نصرت الله و در بی صورتی عدم فرزند زندگی اعلام می‌نمایم:

که تمام دردها، ترس‌ها، مصیبت‌ها، مسئله‌ها، مانع‌ها، چالش‌ها و دشمن‌ها را، در زندگی ظاهریم و در باطن خودم توسط من ذهنی که در روی عدم گذاشته بودم ایجاد کردم.

به جای خدا، صورت یا من ذهنی را در مرکز عدم قرار دادم. در حقیقت عدم یا زندگی یا خدا را تبدیل به ایجاد توهمی به نام من ذهنی کردم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

•وقت آن آمد که من عریان شوم

•نقش بگذارم، سراسر جان شوم

در این لحظه که قدرت انتخاب را زندگی به بنده عطا کرده می‌توانم انتخاب کنم و فضا را باز کنم و با انطباق روی عدم اعتراف می‌کنم که با نقش‌هایم، باورهایم، خانواده، فامیلم، شغلم، اعتقاداتم، خرافات، تقلید، جسمم، جنسیت، با تمام انسان‌هایی که در زندگی‌م وارد شدن، زیبائی‌م، جهالت من ذهنی، دوستانم، دشمنانم، حرص، خشم، انتقام جویی، تنگ نظری، کنترل، توقع و انتظار، عیب جویی، تغییر دیگران، ملامت، سرکوب کردن دیگران، برتر بودن، زیاده خواهی هم هویت‌ام.



اینها هویت کاذب و ساختگی من ذهنی است و از زندگی می‌خواهم که مرکز را از این اوصاف زشت من ذهنی پاک و خالص گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

• حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يَصِمُّ

• نَفْسُكَ السَّوْدَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمِ

عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند با من ستیزه مکن، زیرا نفس سیاهکار تو چنین گناهی مرتکب شده است.

حدیث:

«عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»

مولانای جان با این بیت نمی‌دانم چه شد، تکان خوردم، حیران شدم، گفتم که عشق تو به جای عدم در مرکز عشق به تمام هم هویت شدگی هایت بوده به خاطر همین اینقدر درد کشیدی و دنبال هر چیزی رفتی که از آن خوشبختی خواستی کاملاً برعکس شد.

چقدر زیبا مولانای جان می‌گوید: تو کور و کر شده بودی، بله من فقط درد می‌کشیدم و فقط می‌دانستم که یک جای کارم اشتباه است، به خاطر این دشمن که در مرکز بود نمی‌دانستم کور و کر هستم و صدای زندگی را، من ذهنی نمی‌گذاشت بشنوم و چشم عدم را هم بسته بود.

چه زیبا مولانا گفت: خاموش باش انصتوا، فقط نظاره‌گر باش و هیچی نگو، با من همراه شو با اشعار من مانوس شو، آنوقت از کوری و کری رها می‌شوی، روح تو پاک و خالص است این نفس سیاهکار تو این کارها را کرده است.



فضا را باز کردم و دیدم و من ذهنی را بخشیدم به خاطر تمام دردها، خشم‌ها، ملامت‌ها، رنجش‌ها کینه‌ها و ... خودم را در آغوش گرفتم و از زندگی عذرخواهی کردم، با گریه بخشایش را نظاره‌گر شدم، گفتم گذشته رفته، الان زندگی کن، الان زندگی کن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

• کوری عشق‌ست این کوری من

• حُبِّ یَعْمی و یُصِمّ است ای حَسَن

آری اگر من، دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است نه کوری معمولی.

ای حَسَن بدان که عشق، موجب کوری و کری عاشق می‌شود.

وقتی فضا باز شد با هوشیاری حضور خودم را دیدم چشم عدم بینا شد خودم را دیدم، ذهنم را دیدم بدون قضاوت، عشق را در خود احساس کردم و زندگی در گوشتم گفتم: من همیشه با تو هستم، فقط روی خودت کار کن و صبر را پیشه‌راحت باشد و خاموش باش، فقط با باز کردن درونت وارد این غار شو اگر یار این غار هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

• کورم از غیرِ خدا، بینا بدو

• مقتضای عشق این باشد بگو

*مقتضا: لازمه، اقتضا شده

وقتی زندگی چشم و گوشش را برای من باز کرد همه چیزهایی که غیر از خدا در مرکز من دیدم لا کردم.

گفتم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

لیک لبیک ای کرم سودای توست اندر سرم

به زندگی گفتم من فقط می‌خواهم در هر لحظه به تو تبدیل شوم پس در این مسیر کمک کن که تمام هم هویت شدگی‌ها را لا کنم تا با تو یکی شوم چون فقط برای تراوش عشق به این جهان خاکی آمدم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

• گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من

• هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

وقتی که زندگی قرینم شد به زندگی گفتم: ای زندگی حتی یک لحظه از من دور نشو و نمی‌خواهم حتی یک نفس که با دم و بازدم تو صورت می‌گیرد مرکز من غیر از تو باشد اگر تو به صورت مداوم با من همراه باشی هم می‌توانم به تو تبدیل شوم و هم من ذهنی کوچک و کوچکتر می‌شود تا جایی که این مس وجودم را به زر تبدیل می‌کنی و کیمیای وجودت نمایان می‌شود.

با سپاس، زهرا، از تهران



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۳۰ گنج حضور (۴)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

تو مردِ نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای

خواهی بدانی دزد را، طرار شو، طرار شو

در حال حاضر من ذهنی ما بزرگ شده و به وسیله افکار، خواسته‌ها نگرانی‌ها، رقابت‌ها مقایسه‌ها و چیزهای دیگر هشیاری را از ما می‌دزدد تا خودش را زنده نگه دارد اما حالا که ما آگاه از این روند هستیم می‌توانیم با پرهیز، پذیرش بی‌چون و چرا، تسلیم، شکر، واهمانش و صبر و توکل، هشیاری خود را از همانیدگی‌های قبلی و همانیدگی‌های جدید بیرون بکشیم که این خود مستلزم درد هشیارانه با دل و جان است، مستلزم هشیار بودن از هر اتفاق و وضعیت درونی و بیرونی است تا ساکن و ساکت شویم حتی به عمد پرهیز کنیم و هشیاری را حفظ کنیم تا خداوند و زندگی ما را زنده و با ظرفیت و شاد بی‌سبب کند، طوری که نیازی به گدایی و دست و پا زدن از چیزهای بی‌اهمیت و پیش پا افتاده نباشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

ما درین انبار، گندم می‌کنیم

گندم جمع آمده، گم می‌کنیم



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

می‌نن‌دیشیم آخر ما به هوش

کین خلل در گندم است از مکر موش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹

موش تا انبار ما حُفره زده‌ست

وز فَنش انبار ما ویران شده‌ست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

اول ای جان! دفعِ شرِّ موش کن

وآن‌گهان در جمعِ گندم جوش کن

*حُفره: گودال

*فَن: علم و هنر و صنعت، دانایی، فریبندگی، تزویر

درسته که ما تسلیم شدیم و با پذیرش و صبر و پرهیز به زندگی اجازه می‌دهیم فضای ما را باز کند اما مداومت و تکرار اگر نباشد من ذهنی به وسیله افکار و همانیدگی‌های پنهان و یا قرین شدن‌ها باز هم فضای ما را کوچک می‌کند و می‌بندد من ذهنی به وسیله هر فکر به ظاهر خوب و بد می‌خواهد هشیاری را از ما بگیرد تا بتواند زنده بماند. پس مراقب باشیم که کار بی‌مزد نکنیم و به من ذهنی و افکار و عقل تقلیدی و تقلبی و سطحی بین و ناشکر و عیب بین اجازه دخالت در



امور را ندهیم. البته این نکته مهم است که متوجه باشیم دانش معنوی داشتن، با تعهد معنوی در فکر و حرف و عمل متفاوت است و دانش معنوی بدون تعهد و عمل ما را به توهّم، خودنمایی و کنترل و عیب جویی از دیگران می‌کشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵

دَم مَزَن تا بشنوی از دم‌زنان

آنچه نامد در زبان و در بیان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۶

دَم مَزَن تا بشنوی ز آن آفتاب

آنچه نامد در کتاب و در خطاب

ما تا به حال سکوت و سکون حقیقی را امتحان نکرده‌ایم کافیه برای چند وقتی سکوت و صبر و همراهی با بزرگان را امتحان کنیم تا قدرت زندگی و قدرت خداوند را در تغییر خودمان و گرفتن شادی بی‌سبب ببینیم البته این نکته مهمه که متوجه باشیم با عقل فعلی و عقل من ذهنی نمی‌توانیم این را متوجه باشیم کافیه تسلیم باشیم تا هشیاری به ما برگردد و طعم حقیقی زندگی و همراه بودن با کائنات را متوجه شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۷

یک شغالی پیش او شد کای فلان

شید کردی، یا شدی از خوشدلان



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۸

شَیْد کردی تا به مَنبرِ بَرَجَهِی

تا ز لاف، این خلق را حسرت دهی

*شَیْد کردن: نیرنگ و فریب به کار بردن

شاید از نظر دیگران انسان به وسیله دانش و نقاب‌ها خردمند و شاد، به نظر برسه اما باید هر لحظه عمیقاً از خود هشیار باشیم که آیا در حال معنوی‌نمایی بزرگ نمایی و توجه طلبی و خوب‌نمایی هستیم یا اینکه حقیقتاً سکوت، پرهیز، درد هشیارانه و صبر عاشقانه داریم و فضاگشایی می‌کنیم و من ذهنی را تسلیم کرده‌ایم، یا فقط لاف زنده شدن و پرهیز و آرمان دادن و پز دادن و نقش بازی کردن داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۱

کَهِف اندر کُژ مَخْسَپِ ای مُحْتَلِم

آنچه داری وانما و فَاَسْتَقِم

ای غافل، در میان غار، کج خواب، و هرچه داری آشکارا نشان بده. بنابراین راست و مستقیم باش.

اگر همیشه همانی که هستیم را ببینیم و به خاطر پذیرفته شدن دیگران نقاب نزنیم، نقش بازی نکنیم و نواقص خود را پنهان نکنیم تبدیل به انسانی صادق می‌شویم و اولین پله را برای انداختن همانیدگی‌ها و عادت‌های مخرب برمی‌داریم اما این کار را فقط به علت آگاه شدن از همانیدگی‌ها و انداختن آن‌ها برای همراه شدن با زندگی و خدا و آرامش و سکوت و زنده شدن انجام می‌دهیم، نه به خاطر اینکه دیگران از ما تعریف کنند و ما را بپذیرند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۲

ور نگویی عیبِ خود، باری خَمَش

از نمایش وز دَغَل خود را مَكُش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۳

گر تو نقدی یافتی، مگشا دهان

هست در ره، سنگهای امتحان

ما انسان‌ها برای پذیرفته شدن و تبلیغ از خود نه تنها عیب خود را پنهان می‌کنیم بلکه خود را بزرگ و معنوی نشان می‌دهیم که این وقت تلف کردن و تلف شدن خود است حالا اگر حتی در راهی معنوی هستیم و روی خود کار می‌کنیم و فضایی در ما باز می‌شود و سکوت و سکونی را تجربه می‌کنیم و گه‌گاهی شادی بی‌سبب را می‌چشیم، نمی‌توانیم این‌ها را برای دیگران به صورت ادعا درآوریم و به آنها آرمان بدهیم و خود را تبلیغ کنیم و بگوییم من دیگر معنوی، پرهیزکار، صادق، صبور، بی‌قضاوت بی‌مقاومت و یا بدون خشم هستم. زیرا که زندگی هر لحظه منتظر است تا اگر ما کج می‌رویم و در حال انحراف هستیم ما را با امتحان و بازی خود به راه برگرداند و بنابراین قضا و ریب المنون و اتفاقی پیش می‌آورد تا سر ما را به سنگ بزند تا ما متوجه انحراف شویم و اگر این روند زندگی را متوجه شویم بابت این محبت زندگی شکر می‌کنیم به جای مقاومت و خسته شدن و جا زدن و همراه شدن با دیو و من ذهنی‌ای که زندگی ما را تلف می‌کند و مانع زنده شدن و بی‌نهایت و عمیق شدن ما می‌شود آن هم برای هیچ و پوچ. برای یک مشت توجه کاغذی که امروز هست و فردا نیست، بابت یک مشت تفریح کاذب و گذرا و خشک کننده و تلف کننده و افسرده و بدبین کننده که مانع دیدن بزرگی حقیقی و شادی بی‌سبب حقیقی بیست و چهار ساعته‌ای که توجه طلبی و گدایی در آن مفقود است. پس متوجه



باشیم که تا وقتی همانیدگی داریم و یا در معرض همانیده شدن هستیم زندگی ما را به بازی و چالش و اتفاق می‌برد تا متوجه شویم و آن چیز را تسلیم کنیم و پاک شویم.

با سپاس از همه، علی از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

